أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا، انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له، وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد به این دیدار مبارک و پاک خوش آمدید و از خداوند میخواهم که این دیدارِ ما را در میزان حسنات همه ای ما حساب نماید.

در درس چهارم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی هستیم. در دروس گذشته در باره ای ظروفی صحبت نمودیم که (ص) در آن انشاء نمودن دولت خود را شروع نمودند. و در باره ای عِلاقات یا ارتباطات شان با قبائل مختلف صحبت نمودیم که معاصر قیام این دولت بود، چه از مسلمانان، أوس و خزرج و مهاجرین و غیر از ایشان، و یا چه از مشرکین. در درس گذشته در باره ای مشرکین قریش صحبت نمودیم، کفار مکه. و اینکه چطور برای امت اسلام مکیده و طوطئه ساختند، و چطور (ص) با تدبیر عالی معروف، و با طرح های ثابت از این بحران به کامیابی خارج شدند. و برای ما تشریعی را گذاشتند که مسلمانان می توانند توسط آن از تمام بحران های مشابه با آن خارج شوند. امروز صحبت ما در باره ای موضوعی است که در غایت اهمیت و مخاطره است. و آن موقف رسول الله (ص) در برابر یهودانی بود که در داخل مدینه بودند. میدانید که در داخل مدینه سه قبیله ای بزرگی از یهود زندگی می کردند. بنو قَینُقاع، بنو نظیر و بنو قُرَیظه. و در شمال مدینه ای منوره، وادی القُری مجموعه ای بزرگ دیگری از یهود بود که اساساً در خیبر متجمع شده بودند. چطور رسول (ص) با این طوائف مختلفی از یهود تعامل نمودند؟

یهود در قرأن کریم

در حقیقت بخاطریکه تعامل رسول الله (ص) را با یهود بدانید، باید دور نمای یهود را و دور نمای استراتیجی تعامل یهود را با مسلمین و فکر یهود را در تعامل با مسلمین در نظر بگیرید. و آن طوریکه در درس گذشته گفتیم در قول الله عز و جل خلاصه می شود که می فرماید: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اليَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا} [المائدة: ٨٢]. و متوجه باشید که هر اندازه از طوطئه ها و دسایسی را که از قریش کافر در جنگ شان ضد رسول الله (ص) در درس گذشته دیدیم، جز اینکه حرب یهود شدید تر بود، و دشمنی یهود شدید تر بود، و مکر یهود شدید تر بود، و از اینخاطر رب العالمین سبحانه و تعالی در قول خود با آنها شروع فرمود: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اليَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا} [المائدة: ٨٢].

اولاً یهود، یهود و کسانیکه شرك ورزیدند. میخواهیم طریق تعامل منهج اسلام را با یهود بدانیم. متوجه باشید که در طول عهد مکه صحابه بر اینکه به جائی و به محیطی دیگری هجرت خواهند نمود آمادگی روحی و معنوی داشتند. و با وجود اینکه سبحان الله صحابه نمی دانستند که به مدینه ای منوره هجرت خواهند کرد جائیکه تجمعات بزرگی از یهود در آن موجود بود. لاکن این اعجاز در کتاب رب العالمین سبحاته و تعالی ظاهر بود. در کتاب رب ما سبحانه وتعالی تعداد زیادی از آیات در باره ای یهود در دوره ای مکه ذکر شده است. آیات مکی ایکه در باره ای یهود و بنی اسرائیل صحبت می کند بی حساب است. در حقیقت این منهج عظیم و زیبائی است که میخواهم در آن وقفه نمائیم. رب ما سبحانه و تعالی میخواست تا افق را نزد مسلمانان وسیع بسازد. قبل از اینکه که با یهود روبرو شوند بدانند که با چگونه مردمی روبرو خواهند شد، و قبل از اینکه بدانند جائی را که

در آن دولت خواهند داشت، رب ما سبحانه و تعالی أفق را برایت وسعت می بخشد و برایت می آموزاند که در اطراف ات در زمین که است.

در قرأن مکی آیاتی را می یابید که محلل در آن تعجب می کند، مگر اینکه منهج اسلامی رفیع را بفهمد که رب العالمین آن را به رسول کریم خود (ص) وحی فرستاده است. در قرأن مکی مثلاً صحبت در باره ای روم را قرائت می کنید. در قرأن مکی صحبت در باره ای یهود را قرائت می کنید. می خوانید که رسول الله (ص) با صحابه در باره ای پادشاهان عجم صحبت می کنند، در باره ای قیصر صحبت می کنند، در باره ای کِسرا صحبت می کنند. در باره ای مُقَوقِس صحبت می کنند. زعمای عالم را در زمان خود می شناسند. با وجود اینکه مؤمنان در دوره ای مکه ستمدیده و مظلوم و طرد شدگان بودند، و دولتی نداشتند و حتی شوکت نداشتند، و در دوره ای مکه ای مکرمه مأمور بودند رضی الله عنهم اجمعین تا از مشرکین دست بردارند. یعنی احتمال قیام دولت در حساب مادی بسیار دور بود. و با آنهم رب العالمین سبحانه و تعالی برایشان تعلیم می داد که عالم در اطراف شان چطور می چرخد.

و آن منهجی است که ما هم باید به آن عمل نمائیم، و از آموزش احوال عالم اطراف ما خود را منصرف نسازیم به دعوای اینکه ما ممالك اسلامی کوچك و ضعیف هستیم، و به دعوای اینکه ما مجموعه ای از ملتزمین یعنی مجبور کرده شدگان و بسیط های قلت هستیم. جای بسیار تأسف است وقتیکه بسیار زیاد تعدادی از جوانان در باره ای عالم اطراف خود چیزی نمی دانند. نمی دانند در فلسطین چه می گذرد، نمی دانند در چیچنیا چه می گذرد، نمی دانند در کشمیر و در عراق و در سودان چه می گذرد، بین هند و پاکستان چه می گذرد، بین روس و امریکا چه می گذرد، بین امریکا و چین چه می گذرد، تمام عِلاقات بین المللی بسیار زیاد در هم پیچیده و بغرنجی که اطراف مسلمانان را فرا گرفته است، مسلمانان باید آن را بفهمند تا روزی از روز ها از این امور استفاده کرده بتوانند.

قوتی سقوط خواهد کرد و قوتی بر پا بلند خواهد شد، آن بالای مسلمانان أثر مثبت یا منفی خواهد داشت.

قرأن مکی در باره ای بنی اسرائیل بسیار حرف زده بود قبل از اینکه مسلمانان بدانند که آنها بعداً به مدینه ای منوره خواهند رفت. چه فرمود قرأن مکی؟ قرأن مکی اثر مثبت زیادی را در باره ای یهود گذاشته بود. و سبب آن معروف است که در باره ای آن کمی بعد صحبت خواهیم نمود. اولاً قرأن مکی در باره ای بنی اسرائیل دائماً به لفظ بنی اسرائیل صحبت می کرد. کلمه ای یهود را هرگز ذکر نکرد. و این کلمه ای یهود بعداً در بنی اسرائیل احداث شد. و بعداً آمد وقتیکه با انبیاء بسیار زیاد مخالفت نمودند. لاکن دوره ای قبل از مخالفت، دوره ایکه در آن اتباع انبیاء بودند، اتباع موسی (ع) و انبیائی که بعد از او آمده بودند، در قرأن کریم به ایشان بنی اسرائیل اطلاق می شد. و اسرائیل طبعاً نبی بود، یعقوب (ع). و نسبت شان به نبی برایشان شرف و کرامت و عظمت می بخشید. پس قیمت بنی اسرائیل را در قلوب مسلمانان بلند می برد. پس قرأن مکی همه اش در باره ای بنی اسرائیل به این لفظ حرف می زد. کلمه ای یهود در قرأن مکی یکبار هم ذکر نشده است. و کلمه ای اهل الکتاب در قرأن مکی یکبار ذکر شده است. اهل الکتاب در قرأن سی بار آمده است، از آن تنها یکبار در قرأن مکی در قول تعالی آمده است که می فرماید: وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الكِتَابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ} و مکابره نکنید با اهل کتاب الّا بخصلتی که نیک است. (العنکبوت: ٤٦) یعنی حتی وقتیکه یهود تحت لفظ اهل کتاب ذکر شد (یهود و نصاری)، امر مخاطب شدن با ایشان بالَتي هِيَ أَحسَن آمد.

و رب العالمین در بسیاری از آیات در باره ای موسی (ع) حرف زده است. ذکر موسی (ع) در قرأن یکصد و سی و شش بار آمده است. از آن یکصد و بیست دو بار آن در قرأن مکی آمده است. تمرکز بزرگ بر قصه ای موسی (ع). و اکثر قصه های موسی بالای فرعون است.

و نه بالای مخالفات بنی اسرائیل، اگر چه که موجود بود. اجمالاً، رب العالمین سبحانه و تعالی ذکر فرموده است که برای بنی اسرائیل بسیار زیاد عطاء نموده است. حتی که همچنان در قرأن مکی فرموده است: وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ} و هر آئینه برگزیدیم بنی اسرائیل را دانسته بر عالم ها [الدخان: ۳۲]. و آیات زیادی را ذکر فرموده است که به این معنا شبیه است.

و رب العلمین سبحانه و تعالی بنی اسرائیل را بر این وصف نموده است که آنها صبر کردند. فرمودند سبحانه و تعالی بطور مثال: وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ} و راست شد وعدهٔ نیک پرودگار تو بر بنی اسرائیل بسبب آنکه صبر کردند و خراب کردیم آنچه ساخته بود فرعون و کسان او و آنچه بر می افراشتند. [الأعراف:۱۳۷] از اینرو ذکر بنی اسرائیل را تنها به این لفظ داریم، غور و تمرکز در قصه ای موسی با فرعون، و صحبت در باره ای صبر بنی اسرائیل، خطاب امر بالای مسلمانان بر تعامل نمودن با اهل کتاب بالتي هِيَ أَحسَن بود. وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ} و مکابره نکنید با اهل کتاب الّا بخصلتی که نیک است. [العنکبوت: ٤٦]

در تمام این همه، نزد مسلمانان اثرات مثبت در باره ای یهود بود. و در آخر یهود اهل کتاب هستند، و به اله واحد ایمان دارند و به رُسُل (یعنی پیغمبران) ایمان دارند. و به کتب سماوی ایمان دارند. و ظهور نبی را توقع دارند. در حسابات مادی نزد مسلمانان بسیار زیاد طبیعی است که یهود اولین مردمانی خواهند بود که به مفکوره ای پیام و مفکوره ای نبوت گوش بدهند و به آن ایمان بیآورند، چون آنها اساساً به مفکوره ای پیغمبری ایمان دارند. پس آن يك چیز متوقَع بود. از اینخاطر رب ما سبحانه و تعالی این اثرات مثبت را برای مسلمانان گذاشت تا برای مسلمانان فرصت بدهد که با یهود بالَتي هِيَ أحسَن، محاوره کنند و مناقشه کنند و گفتگو کنند. و قلوب یهود را به دولت اسلام کسب نمایند. و شکی نیست که در آن نصر بزرگی می بود برای دعوت. و نجات عدد بزرگی از بشر از آتش دوزخ.

پس آن چیز اول بود. لاکن همزمان، رب ما سبحانه و تعالی در قرأن مکی اموری را هم ذکر فرمود که نزد مسلمان در باره ای یهود أثر منفی بجا گذاشت. مانند چه مثلاً؟ مانند وقتیکه رب ما سبحانه و تعالی در باره گرفتن قوم موسی که گوساله را بجای الله عز و جل خدا می گیرند ذکر فرمود. وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ} و ساختند قوم موسی بعد از رفتنش از زیور قبطیان گوساله بدنی که او را آواز گاو بود. [الأعراف: ١٤٨] این در قرأن مکی است. پس صحابه فهمیدند که این قوم، یا علی الأقل اجداد این قوم که در مدینه زندگی می کنند قبول کردند که عوض الله برای گوساله سجده کنند وقتیکه موسی (ع) از نزد شان برای مدت سی یا چهل روز تأخیر نمود. برای گوساله عوض الله سجده کردند.

طبعاً صحابه رضي الله عنهم در طول سیزده سال در مکه، مطلقاً به هیچ صورتی از صورت ها در باره ای هیچ نوع عمل شرك آمیزی فکر نکرده بودند. خلاص، به مجردیکه حقیقت عبودیت را فهمیدند که الله عز و جل راست، تمام حیات خود را به الله مسقیم ساختند. پس به نسبت ایشان این يك تصور عجیب و غریب بود که مردمی هم باشند که به رسول ایمان داشته باشند و به اله ایمان داشته باشند و تعامل شان در قضیه ای عبودیت به این صورت باشد. طوریکه همچنان در قرأن مکی دیدیم مثلاً قول الله عز و جل را: قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا} گفتند ایذا داده شدیم پیش از آنکه بیائی نزدیک ما و بعد از آنکه آمدی [الأعراف: ١٢٩]. چطور بی ادبی بر موسی (ع) به این درجه بوده می تواند؟ کسی که صحابه او را جلیل القدر می شمارند؟ و غیر از آن بسیار زیاد از آیات کریمه موجود است. به قرأن مکی مراجعه کنید، قصه ای بنی اسرائیل را خواهید یافت، و قصه ای قریه ای را خواهید یافت که حاضره ای بحر بود. و قول تعالی را خواهیند خواند: وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ} و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا پس آمدند بر گروهی که مجاورت می کردند بر

بتان خویش گفتند (بنی اسرائیل) ای موسی بساز برای ما معبودی چنانکه ایشان را هستند معبودان گفت هر آئینه شما گروهی هستید که نادانی می کنید [الأعراف:۱۳۸]. و خواهید یافت: {وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا} و وحی فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در تورات که البته فساد خواهید کرد در زمین دو بار و البته طغیان خواهید کرد به سرکشی بزرگ. [الإسراء: ٤] پس ایشان قومی اند که در زمین فساد براه می اندازند. بلی، رب العالمین فرمود: {مَرَّتَيْنِ} یعنی دو بار، و لاکن رب ما فرمود، و او سبحانه و تعالی بر آن علم دارد: وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا. و اگر رجوع کنید به نافرمانی ما رجوع کنیم به عقوبت. [الإسراء: ٨] یعنی ممکن دو باره بر فساد برگردند. پس آیا بار دیگر بر فساد در مدینه عودت می کنند یا نه؟ قضیه به جواب احتیاج دارد.

با این مشاعر و احساس صحابه ای کرام و همرایشان رسول کریم ما (ص) به مدینه ای منوره داخل شدند. یهود اهل کتاب هستند مثل ما، و اتباع نبی ای هستند مثل ما، و به اله واحد ایمان دارند مثل ما، و با آنهم آنها در حذر بودند. چرا؟ بخاطریکه آنها قومی هستند بی ادب بر انبیاء، طغیانگر در طاعت الله، نیرنگ باز بر شریعت، اختلاف گران بعد از آموختن علم، نا شکر هستند، کفران کنندگان نعمت هستند. پس نزد مسلمانان برایشان أثرات مثبت و أثرات منفی موجود بود. در نظر متوازن. نزد شان برای اسلام آوردن یهود امید بزرگ است لاکن همزمان از مکر یهود بر حذر تام هستند.

موقف یهود در برابر اسلام

رسول الله (ص) همین که به مدینه ای منوره داخل شدند کوشش نمودند که قلب های یهود را نرم بسازند. این احساس را برایشان بدهند که آنها هم گروه واحدی از مؤمنان هستند. پس دو کار را کردند، طبعاً آن با وحی از جانب رب العالمین سبحانه و تعالی صورت گرفت. کار اول اتجاه قبله ای نماز به ناحیه ای بیت المقدس بود. و در بخاری و مسلم ثابت شده است که رسول الله (ص) برای شانزده یا هفده ماه از ابتدای آمدن از مکه تا کمی قبل از جنگ بدر بطرف بیت المقدس تعیین

جهت نمودند طوریکه در خلال واقعات آن را خواهیم دید انشاءالله. پس قبله ای واحد با اهل کتاب که آنها اساساً یهود داخل مدینه ای منوره هستند. قبله ای واحد بالای شان این اثر مثبتی را خواهد گذاشت که ما دو مردم گروه واحدی هستیم که به قبله ای واحدی متجه می شویم (یعنی رو می گردانیم)، اله واحدی را می پرستیم، و به تمام انبیای سابقه ایمان داریم. بس فرق جزئی بسیط این است که یهود به نبی جدید رسول الله (ص) ایمان بیآورند. و آن اصلاً نزد شان در کتب موجود است، در تورات و در انجیل علامات و بشارات بسیار زیاد است که تأکید می کند که ایشان براستی نبی منتظر هستند. پس چیز اول، اینکار موضوع را برایشان آسان می سازد تا تمام کناره گیری های قلبی را از بین ببرند که ممکن بین آن گروه و بین گروه مسلمانان موجود باشد. پس این یك چیز بود، توحید قبله. موضوع دیگر روزه گرفتن روز عاشورا بود.

دوم اینکه وقتیکه رسول الله (ص) به مدینه داخل شدند، دریافتند که یهود در روز عاشورا روزه می گیرند. پس رسول الله (ص) به یشان گفتند چرا در این روز روزه می گیرید؟ گفتند این روز عظیم است. الله در آن موسی و قوم اش را نجات داد و فرعون و قوم اش را غرق کرد. پس موسی برای شکر کردن آن روز را روزه گرفت، و ما هم در آن روز روزه می گیریم. پس گفتند (ص): "فنحنُ أحَقُ و أولی بِموسی منکم".[١] ما بر موسی حقدار تر و اولتر هستیم نسبت به شما. پس آن روز را روزه گرفتند (ص) و مسلمانان را بر روزه گرفتن در آن روز امر نمودند. پس مسلمانان و یهود هر دو یك روز واحدی را در سال روزه می گیرند. و آن روز تعظیم برای موسی (ع) است. بلکه تقلید از موسی (ع) است. یعنی رسول (ص) و ایشان نبی خاتَم هستند، و مؤمنان اتباع نبی (ص)، همه موسی (ع) را در روزه گرفتن این روز تقلید می کنند که الله عز و جل او را در آن نجات داده است.

پس تمام این برای نزدیك ساختن قلب ها بود. کوشش کسب نمودن قلوب یهود. ما دشمن نیستیم، ما هر دو اله واحدی را می پرستیم. و شروع نمودند (ص) در دعوت خود به یهود. و یهود را یکبار و دو

بار و سه بار جمع نمودند. احیاناً بعضی قبایل را دعوت می دادند و احیاناً افراد را خطاب می نمودند (ص). و مردمی از بنی قَینُقاع و بنی نضیر و بنی قُرَیظه نزد شان آمدند.

اولین کسی که آمد عبدالله بن سلام بود (رض)، اسم عبدالله بن سلام حُصَین بن سلام بود قبل از اینکه مسلمان شود، و رسول (ص) اسم اش را عبدالله گذاشتند. و او از بنی قَینُقاع بود.

رَوَى الْبُخَارِيُّ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلاَمٍ مَقْدَمُ رَسُولِ اللَّهِ الْمَدِينَةَ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلاَثٍ لاَ يَعْلَمُهُنَّ إِلاَّ نَبِيٌّ. قَالَ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : "خَبَّرَنِي بِهِنَّ آنِفًا جِبْرِيلُ". قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : "أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا كَانَ الشَّبَهُ لَهَا". قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ، إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلاَمِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهَتُونِي عِنْدَكَ. فَجَاءَتِ الْيَهُودُ وَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : "أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلاَمٍ؟" قَالُوا: أَعْلَمُنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخْيَرُنَا وَابْنُ أَخْيَرِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : "أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ؟" قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالُوا: شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا. وَوَقَعُوا فِيهِ[٢]

و همین که آمدن رسول الله (ص) را به مدینه ای منوره شنید، میخواست ایشان را امتحان کند. تا بداند که ایشان براستی همان رسولی هستند که ذکر شان در تورات و انجیل آمده است یا نه. پس نزد ایشان رفت و گفت من سه سؤال را از تو می پرسم که جواب آن را جُز از نبی کسی دیگری نمی داند. ما اول اشراط ساعت؟ اولین مشخصات ای ساعت (یعنی قیامت) چه است؟ و اولین طعامی که اهل جنت آن را می خورند چه است؟ و چه سبب می شود که طفل به پدر خود شباهت داشته

باشد یا به ماما های خود (یعنی به مادر خود) ؟ پس رسول الله (ص) گفتند: نشانه ای اول قیامت آتشی خواهد بود که مردم را از مشرق به مغرب حشر خواهد کرد. و اولین طعامی که اهل جنت آن را خواهند خورد زیادی از جگر ماهی خواهد بود. و شباهت در طفل، اگر آب مرد سبقت کند به او شباهت می داشته باشد. و اگر از زن سبقت کند پس به مادر شباهت می داشته باشد.

گفت أشهَدُ أنَّكَ رسولُ اللهِ. بعداً گفت یا رسولَ الله، در همانجا مستقیماً مسلمان شد و ایشان را به اسم رسالت صدا زد. گفت یا رسولَ الله یهود قوم مردود هستند، پس اگر از اسلام آوردن ام خبر شوند قبل از اینکه از آنها بپرسید، مرا دروغگوی می نامند، یعنی می گویند این کلام در تورات موجود نیست. پس یهود آمدند و عبدالله به خانه داخل شد. پس رسول الله (ص) برایشان گفتند: عبدالله بن سلام در بین تان چطور مردی است؟ گفتند: عالم ترین ما و پسر عالم ترین ما و بهترین ما و پسر بهترین ما. و در روایتی سید ما و پسر سید ما، پس گفتند (ص) آیا دیده اید که او مسلمان شده است؟ گفتند: الله برایش از این کار پناه بدهد. پس آن را برایشان چندین بار گفتند و آنها هم همان چیز را تکرار کردند. پس عبدالله خارج شد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. پس یهود گفتند شر ماست و پسر شر ماست، و بر همان باقی ماندند. در روایتی عبدالله بن سلام (رض) برایشان گفت: يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ، اتَّقُوا اللَّهَ، فَوَالَّذِي لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّهُ جَاءَ بِحَقٍّ. قَالُوا: كَذَبْتَ. فَأَخْرَجَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ.

او معشر یهود از الله بترسید که قسم به کسی که جز او اله نیست شما می دانید که او رسول الله است، و حق را آورده است. گفتند: دروغ گفتی. پس آنها را خارج کردند (ص). اینجا رؤیه یا پندار بکلی نزد رسول الله (ص) واضح شد که همه ای این مردم می دانند که ایشان رسول هستند و باٰنهم انکار می ورزند، و یگانه کسی که از ایشان ایمان آورد عبدالله بن سلام (رض) بود. و بعد از آن

مجموعه ای بسیار کمی از یهود اسلام آوردند، عموم یهود به کفر خود باقی ماندند. این بود موقف بنی قَینُقاع.

از بنی نضیر حُیَی بن أخطَب آمد، بسیار مشهور است، حُیَی بن أخطَب و برادرش ابو یاسر بن أخطَب آمدند. و طبعاً بنو نضیر قبیله ای بسیار قوی است که از اشراف یهود در آن بسیار زیاد بود. در بین شان سلام بن ابی حُقَیق بود و در بین شان سلام بن مَشکَم، و کعب بن الأشرف بود، یعنی نام های بزرگ در بین شان بود. سیده صفیه (رض) أم امؤمنین بنت حُیَی بن أخطب در باره ای آمدن حُیَی بن أخطب نزد رسول الله (ص) حکایت می کند، میگوید: حُیَی بن أخطب و کاکایش که ابو یاسر بن أخطَب بود در وقت صبح نزد رسول الله (ص) آمدند، بعداً کمی قبل از غروب آفتاب برگشتند. وصف می کند و می گوید بر نگشتند تا نزدیك غروب آفتاب، و گفت آمدند کالَّین کسلانین ساقطین یمشیان الهُوَیْنی، خسته و بی حال و کسل و افتاده می آمدند، یعنی حالت خوبی نداشتند. گفت: پس بسوی شان خوشی کردم و در حالیکه چنین می کردم، والله هیچ کدامی از ایشان با اندوهی که داشتند به من ملتفت نشدند. حالت شان در دلتنگی بود، چرا؟ گفت و کاکایم ابا یاسر را شنیدم که به پدرم حُیَی بن أخطَب میگفت: آیا او همان است؟ آیا او همان رسولی است که در کتب ما آمده است، در تورات و در انجیل؟ آیا او همان است؟ گفت بلی والله او است. گفت آیا او را می شناسی و او را تثبیت می کنی؟ گفت بلی، گفت پس در نفس ات یعنی در وجود ات برایش چه است؟ گفت دشمنی اش والله تا بقایم. حُیَی بن أخطَب با آن منهج یهود را در تعامل با دین جدید اسلام واضح ساخت، با منتهای وضاحت. و آن منهجی و روشی است که تا امروز نزد یهود دوام دارد، جز از کسی از ایشان که الله تعالی بالایش رحم کند. پس بنو نضیر بطور کامل، بطور کامل احدی از آنها مسلمان نشد. بنو قُرَیظه به همین حکایت، یك نفر از بنو قریظه هم اسلام نآورد.
سبحان الله موقف بسیار زیاد عجیب! راستی که به وقفه ای و تحلیلی و دِراسَتی برای طبیعت این بشر

احتیاج است، که با رسولی به این صورت تعامل کردند که می دانستند او رسول است. لاکن وقتیکه به قصه ایشان با سیدنا موسی (ع) مراجعه کنید میتوانید بفهمید که چرا با رسول کریم ما (ص) اینطور تعامل کردند.

بهر صورت، در چنین وضع چه کنیم؟ یهود تقریباً همه ایشان اسلام را رد کردند. حال اهل کتاب در دولتی که حاکم مسلمان در آن به شرع حکم می کند چه است؟

[١] البخاري: كتاب فضائل الصحابة، باب إتيان اليهود النبي حين قدم المدينة (٣٧٢٧)، ترقيم البغا.
.مسلم: كتاب الصيام، باب صوم يوم عاشوراء (١١٣٠)، ترقيم عبد الباقي

[٢] البخاري: كتاب الأنبياء، باب قول الله تعالى: "وإذ قال ربك للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة" (٣١٥١).

[٣] البخاري: كتاب فضائل الصحابة، باب هجرة النبي وأصحابه إلى المدينة (٣٦٩٩).

[٤] ابن هشام: السيرة النبوية، طبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانية، ١٣٧٥هـ، 1/ ٥١٨، ٥١٩. المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، ٢٠٠٥م، ص١٧٢.

تعامل رسول الله با یهود

رسول الله (ص) در خلال آنچه که خود شان کردند به ما تعلیم دادند که در چنین موقف چگونه رفتار کنیم. تصمیم گرفتند تا بین مسلمانان و یهود معاهده عقد نمایند. بسیار زیاد مهم است که ظروف و بنود این معاهده را تدریس کنیم تا بتوانیم بین واقعیت ما که حالا در آن بسر می بریم و بین آنچه که رسول الله (ص) آن را کردند مقایسه کنیم.

توجه کنید، رسول (ص)، کسیکه این معاهده را عقد نمودند و آن را به قدر توانائی خود حفاظت نمودند، همان رسول (ص) هستند که بعد از آن بنی قَینُقاع را و بعداً بنی نضیر را جلا نمودند، (یعنی از مدینه ای منوره خارج نمودند) و ایشان همان رسول (ص) بودند که بعد از آن مردان بنی قُرَیظه را قتل نمودند. رسول رسول هستند. لاکن حالت فرق می کرد. و برای ما در ایشان در همه طرح های حیات ایشان أُسوةٌ حسنة است. لازم است بدانیم که چه وقت معاهده نمودند و چه وقت محاربه. چه وقت بعضی بنود را در معاهده با یهود قبول نمودند، و چه وقت از آنها قبول نکردند که یك روز هم درمدینه ای منوره باشند. این امور در نزد ما به بحث دقیق احتیاج دارد.

چرا تصمیم معاهده؟ ممکن است انسان قهر و غضب و حقد شدید به یهود پیدا کند، بخاطریکه آنها همه این کلمات را شنیدند و همه ایشان درك کردند که آن حق است، و با آنهم از آن متابعت نکردند. و با آنهم دین اسلام و شرع اسلام بالای مردم در هیچ چیزی ظلم نمی کند. معنای قیام دولت اسلامی این را نمی دهد که حقوق اهل کتاب ضایع شود. عِلاقه بین مسلمانان و بین اهل کتاب در کتاب رب ما سبحانه و تعالی بسیار زیاد واضح است. قول او تعالی آن را در سوره ای مُمتَحِنة خلاصه می کند. سبحانه و تعالی فرموده است: لاَ يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} منع نمی کند خدا شما را از مواصلت آنانکه جنگ نکرده اند با شما در مقدمهٔ دین و بیرون نکرده اند شما را از خانه های شما (منع نمیکند) از آنکه احسان کنید بایشان و انصاف کنید در حق ایشان هر آئینه خدا دوست می دارد انصاف کنندگان را. جز این نیست که منع می کند شما را خدا از مواصلت آنانکه جنگ کرده اند با شما در مقدمهٔ دین و بیرون کرده اند شما را از خانه های شما و معاونت دیگران کردند در

بر آوردن شما (منع می کند) از آنکه دوستی کنید با ایشان و هر که دوستی کند با ایشان پس آنجماعت ایشانند ستمگاران (الممتحنة: ۸،۹)

اسلام یك جهش عظیمی از تمدن است. عالم امروز با اشکال، با اشکال در باره ای قبول کردن دیگری، و اعتراف کردن به دیگری، و در شنیدن از دیگری حرف می زند. اسلام سبحان الله از این مسأله تجاوز می کند به چیزیکه عظیم تر از آن است.عالم حالا در طفولیت تمدن است. اسلام از یك هزار و چهار صد سال قبل با چیزی نازل شد که عظیم تر و اعلی تر و فرا تر از آن است. برای احسان کردن به دیگران نازل شد. برای خوبی کردن به دیگران نازل شد. برای عدل کردن به دیگران نازل شد. برای رحمت به دیگران نازل شد. معنای این را نمی دهد که رسول الله (ص) با حقی که با ایشان است که در آن هیچ شکی نیست، بر اهل کتاب بخاطر داخل شدن به اسلام إکراه نمایند (یعنی اسلام را بالایشان تحمیل کنند، با جبر و زور آنها را در اسلام داخل کنند)، با وجود اینکه برای یهودی یا نصرانی ایکه در غیر از اسلام می مرد از غم گریه می کردند. و با آنهم نمی توانستند دین را بالایشان إکراه کنند. چرا؟ بخاطریکه آن در شرع ما نیست.{لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ} نیست جبر کردن برای دین [البقرة: ۲۵۶] قاعده است.

پس رسول (ص) تصمیم گرفتند که با یهود معاهده عقد نمایند. و توجه کنید که فرصت دعوت هنوز هم موجود است. در تاریخ قبل از این بین یهود و مسلمانان دشمنی موجود نبوده است. بلی آنها حالا تکذیب کردند، و لاکن الله قلب های شان را در آینده خواهد گشود انشاءالله. رسول الله (ص) مطلقاً از دعوت دادن انسان مأیوس نمی شدند. پس تصمیم گرفتند که با آنها معاهده نمایند.

بنود معاهده در اسلام

بنود این معاهده چه خواهد بود؟ میخواهم که در بنود این معاهده بسیار زیاد غور و تمرکز کنید. از این بنود قواعد معاهده در اسلام خلاصه می شود، اصول معاهدات در اسلام. این معاهدات به این وصفی که انشاءالله رب العالمین به وصف آن خواهیم رسید، اندازه ای تهمت نادرست را بر سیرت نبوی در معاهدات مشابه امروزی با یهود و معاهده ای را که رسول الله (ص) در آنزمان عقد نموده بودند واضح می سازد. فرق بسیار بسیار زیادی بین دو معادات موجود است. بیآئید به بنود معاهده ای رسول (ص) ببینیم.

بنود معاهده ای رسول (ص)

بند اول، "یهود بني عوف أمة مع المؤمنین، للیهود دینهم وللمسلمین دینهم". یهود بنی عَوف با مؤمنان یك أمت است (یعنی یك ملت است) یهود را دین شان است، و مسلمانان را دین شان. این قاعده ای اول بود. و معنایش این است که آزادی عقیده در اسلام حقیقت بزرگ است. لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ} [البقرة ٢٥٦]. یهود را دین شان است، و مسلمانان را دین شان. و طبعاً در اینجا یهود بنی عوف را ذکر نموده اند، و بعد از آن تعریف تمام یهودان موجود در داخل مدینه ای منوره در معاهده خواهد آمد، با أسمای قبائل شان، یهود بني النجار، و یهود بني حارثة، ویهود بني ساعدة، و این چنین.

بند دوم در غایت اهمیت است. وإن علی الیهود نفقتهم، وعلی المسلمین نفقتهم". و بر یهود نفقه ای شان است، بر مسلمانان نفقه ای شان، یعنی ذمه ای مالی ایشان تماماً محفوظ است. زعیم دولت در آنوقت بر این کلام امضاء می کنند (ص). یهود ذمه ای مالی محفوظ دارند، دور از ذمه ای مالی مسلمانان. پس معنایش این نیست که ما با آنها معاهده نموده ایم، و زعامت در دولت، و رئاست در دولت مسلمین حق شان را بخورد، یا ممتَلکات شان را بگیرد.

آزادی ملکیت داشتن را دارند تا وقتیکه در داخل دولت اسلامی بر عهد خود با مسلمین باقی بمانند. و هم زمان، در نزد مسلمانان نوعی از تَمَیُّز موجود است. معاهده بستن ما معنی این را نمی دهد که امور گداخته و آبگون شود، و اقتصاد اسلامی با اقتصاد یهود ممزوج یا آمیخته شود، نه. ما در زندگی ایشان هیچ دخلی نداریم، ما زندگی مستقل خود را خواهیم داشت که در آن عزت داشته باشیم. و این کلام را طبعاً رسول الله (ص) می نویسند، و میدانند که اقتصاد در این لحظه اکثر آن در دست یهود است.

بند سوم اینکه در وقت جنگ این امر تغییر خواهد کرد. در وقت جنگ اگر بالای مدینه ای منوره فشار یا جنگ یا محاصره واقع می شود، همه برای حق وطنداری از مدینه ای منوره دفاع می کنند. و بین شان نصر دادن و کمک کردن خواهد بود علیه کسانی که بر یثرب حمله کنند. به این کلام دقیقاً غور کنید، و اینکه بین شان، بین مؤمنان و یهود علیه هر کسی که به یثرب حمله کند نصر دادن خواهد بود. تازمانیکه یکجا در مملکت واحد زندگی میکنند، باید در دفاع از مملکت تعاون کنند اگر جنگ خارجی اتفاق می افتد.

بعداً می گویند: وأَن اليهود يُنفِقون مع المؤمنين ما داموا محاربين. و یهود با مؤمنین نفقه می کنند تا وقتیکه در جنگ هستند. یعنی اگر جنگ شود، برای دفاع از ملك نفقه جمع میشود.وأن بينهم النصح والنصيحة، والبر دون الإثم، وأن النصر للمظلوم، وأن الجار كالنفس غير مضار ولا آثم. و بین شان تنبیه و نصیحت است، و بر است بدون إثم، و نصر دادن به مظلوم است، و همسایه مثل نفسی بغیر آنکه ضرر رسانده باشد و نه أَثِم (یعنی نه گناهگار). تمام آن اموریست که شأن و مصلحت یهود را در داخل دولتی حفظ می کند که زعامت آن را مسلمانی بدست دارند (ص).

و بعداً بند چهارم و بسیار مهم و صریح می آید، و به منتهای قوت. می گویند (ص): وإنه لا تُجار قريشٌ ولا من نصرها". و اینکه با قریش یا با کسی که آنها را نصر و مدد می دهد تجارت نشود.

و این موقف بسیار جدی و مهمی است. قبل از این گفتند که بین شان نصرت خواهد بود در مقابل کسانی که بر یثرب حمله میکنند. آن معاهده ای اتفاقی و نوشته شده بود که بر آن رسول الله (ص) امضاء نموده بودند و یهود امضاء نموده بودند، که اگر هر دشمنی به یثرب حمله کند برای سد راه آن باهم تعاون کنند، حتی اگر آن دشمن قریش باشند. بین قریش و بین یهود قبلاً مشاکلی وجود نداشت. بر عکس عِلاقات دیپلوماسی بین شان خوب بود. یهود با این معاهده تصمیم گرفتند که با قریش مقاطعه (یعنی تحریم معاملات) کنند. بخاطریکه توقع می رفت که قریش بالای مدینه ای منوره تهاجم کنند. لاکن رسول الله (ص) می دانستند که یهود اهل فریب و مکر و غدر و خیانت هستند، اسم قریش را در معاهده تصریح نمودند. بخاطریکه روزی از روز ها نگویند که قریش بر این و آن مستثنا هستند. و متوجه باشید که در هر معاهده ای با یهود لازم است هر کلمه ای با تمام وضاحت نوشته شود. پس گفتند وإنه لا تُجار قريشٌ ولا من نصرها". و اینکه با قریش یا با کسی که آنها را نصر می دهد تجارت نشود. یعنی پس اگر قریش بر مدینه تهاجم کنند یهود باید علیه آنها با مسلمانان مساعدت کنند. و با آنها ضد مسلمانان مساعدت نکنند و بعداً خواهیم دید که بنی قُرَیظه بر آن مخالفت خواهند کرد، و دور نمای غضب رسول الله (ص) را بر بنی قُرَیظه از این روز می فهمیم وقتیکه قریش را علیه مسلمانان در روز احزاب معاونت کردند.

ملاحظه می کنیم که قوت و صلابت در معاهده از طرف رسول الله (ص) است، و ایشان کسی اند که شروط را بر یهود إملا می گویند. بعداً گفتند (ص) و خوب به این توجه کنید. وألاَّ يخرج من اليهود أحدٌ إلا بإذنه. و اینکه احدی از یهود بدون اجازه ای ایشان (ص) خارج نشود. تصور کنید. از مدینه ای منوره کسی از یهود خارج نشود مگر به اجازه ای رسول (ص). یعنی مانند نظام پاسپورت در این وقت. کسی از دولت خارج نشود مگر به اجازه ای سلط ای از دولت. قبایل یهود داخل مدینه ای منوره نمی توانند که برای جنگ یا برای سفر یا برای امری از امور بدون اجازه ای رسول

(ص) از مدینه ای منوره خارج شوند. ممکن در خارج مدینه مشاکل را بوجود بیآورند و پریشانی آن به تمام مدینه ای منوره کشانده شود. یعنی ویزه و اجازه ای سفر بدست رسول (ص) بود. متوجه فرق حولناکی باشید که بین این معاهده و بین معاهداتی که بعد از آن در فلسطین با یهود عقد گردید.

بند ششم

لاکن مهم ترین بند این بنود این بند است، گفتند (ص): وإنه ما کان بین أهل هذه الصحیفةِ من حدثٍ أو اشتِجارٍ یُخافُ فَسادُه، فإن مَرَدَّهُ إلی اللهِ ، وإلی محمدٍ" (ص). و اگر بین اهل این صحیفه (یعنی ورق) حادثه ای یا مشاجره ای بمیان آمد که در آن خوف فساد بود، پس مراجعه اش نزد الله و محمد خواهد بود (ص). اللهُ اکبر و لله الحمد! فرض کن که بین من و تو اختلاف پیدا شد. فرض کن بین مسلمانا ن و یهود اختلاف پیدا شد. فرض کنید بین این دو مشاجره و دعوی شد، که در بین شان حکم کند؟ حکم الله عز و جل راست و رسول کریم اش راست (ص). وسعت قوت و وسعت نصر و وسعت نیرو را ببینید که توسط این معاهده به آن دست یافتند (ص). وسعت بلندی را ببینید که بر آن در مقابل یهود بودند. و برگردید و معاهدات امروزی مشابه آن را با معاهده ای رسول الله (ص) با یهود مقایسه کنید.

دروس از معاهده

چه را از معاهده بیآموزیم؟ اولاً می آموزیم که اسلام دینی است که تمام امور حیات را تنظیم می کند. این همان رسولی هستند (ص) که مسلمانان را نماز و روزه و قیام و قرأن و بناء نمودن مساجد را می آموزانند، حالا با صلابت و مردانگی و قوت و با حکمت سیاسی ماهر ایستاده می شوند و طوری با یهود معاهده می کنند که دست الله در آن بالا ترین همه بود.

مسلمانان از این معاهده چه حاصل کردند؟ احتیاط کردن بر شر یهود، و تعهد کردن به بِر (یعنی کار خوب) و نه به إثم (یعنی گناه). اعتراف، و توجه کنید که این کلمه در غایت اهمیت است، اعتراف یهود به دولت نو تولد مسلمانان. این یك دولت قوی است، احترام دارد، عزت دارد، و رأی دارد که با یهود معاهده عقد می نماید و در آن برای مسلمانان دست بالا را دارد.

همچنان دور ساختن قدرت یهود از معاونت کردن با قریش، طبعاً آن پیروزی بزرگی است. رسول الله (ص) بین دو حزب فاصله ایجاد نمودند. حزب قریش و حزب یهود. و هر مخالفتی بعد از آن یهود را وادار خواهد ساخت تا قیمت آن را بپردازد. بعداً حکم کردن و (مَرَد) در دست رسول الله (ص) است. یهود زعامت رسول (ص) را در مدینه ای منوره قبول نمودند در حالیکه در یثرب صد ها سال عُمر شان بود. چه فضلی و چه خیری و چه عظمتی و چه نصر و تمکینی بود در این معاهده ایکه بین رسول الله (ص) و یهود اتمام یافت.

فاصله ای بزرگی موجود است بین این معاهده و بین معاهدات امروزی که بعضی مسلمانان آن را با معاهده ای رسول (ص) با یهود تشبیه می کنند. در معاهده ای رسول (ص) با یهود با هیچ شرع از الله عز و جل خلاف نشد. و تنازل واحدی از دین صورت نگرفت. بیان نمودیم که مهم ترین شرط در عهد بستن با اهل کتاب این است که در هیچ امری از امور دین نقض نشود، یعنی از آن دست کشی نشود. طبعاً وقتیکه دشمن من به مالك بودن سر زمینی از سر زمین های مسلمانان اقرار می کند، آن اخلال نمودن واضح دین است. طوریکه در زمان ما در معاهدات با یهود اتفاق افتاد. آن اخلال نمودن واضح شرع است که در معاهده ای اسلامی ابداً قبول نمی شود. از مخالفت شرع است که در وقتیکه جهاد مُعَیَن شد عقد صلح شود. در وقت (تَعَیُّین) جهاد صلح جواز ندارد. از اسبابی که جهاد را مُعَیَّن می کند و شکی در آن نیست، آمدن دشمن در سر زمین اسلامی است، طوریکه حالا یهود به سر زمین فلسطین رفته است.

از مخالفت شرع همچنان اقرار نمودن به ظلم است. معاده ای رسول (ص) می گوید که به مظلوم نصر داده شود. عقد معاهده ای جواز ندارد که از عملکرد های آن به زندان انداختن صد ها یا هزاران مردم فلسطین باشد، یا از عملکرد اش ضبط و تصرف کردن خانه ها و اموال و زمین هایشان باشد و دیگر چیز هایشان باشد. اجازه ندارد. در معاهده ای رسول الله (ص) بود که همسایه مانند نَفس باشد، غیر مضارٍ و لا أَثِمٍ، (یعنی بدون ضرر و گناه باشند) و یهود حالا سبحان الله بالای هر همسایه ظلم کرده اند. بالای همسایه ها از فلسطینی ها، همسایه ها از لبنانی ها، همسایه ها از سوری ها و بالای همسایه ها از مصری ها، بالای همه.

پس تمام اینها مخالفات شرعی است و در معاهدات با یهود یا با دیگری از غیر مسلمانان جائز نیست. در زمان رسول الله (ص) و در عهد شان خارج شدن از مدینه اتمام یافته نمی توانست مگر به اجازه ای ایشان (ص)، در این وقت سبحان الله، هیچ فلسطینی بدون اجازه ای یهود از فلسطین خارج شده نمی تواند. رسول (ص) از یهود بر این عهد گرفتند تا با قریش همکاری نکنند، قدرت درجه اول در جزیره در آن وقت. لاکن آیا مسلمانان در این معاهدات امروزی از شر دشمنان شان در أمن شده اند؟ آیا مسلمانان بر یهود شرط گذاشتند که دشمن مسلمانان را بر ضد مسلمانان معاونت نکنند؟ هر دشمنی که مملکتی از ممالك مسلمانان را می زند، آیا مسلمانان بر یهود شرط گذاشتند که با آنها معاونت نکنند؟ آیا بالایشان شرط گذاشتند که با امریکا مثلاً در زدن عراق یا سوریه یا سودان یا غیر از آن از بلاد اسلامی معاونت نکنند؟ تمام این اتفاق نه افتاد.

لاکن مهمتر از آن اینکه در حالت اختلاف که بین ما حکم می کند؟ در معاهده ای رسول الله (ص) حاکم الله عز و جل و رسول کریم اش (ص) بودند. و آن در معاهده صریح ساخته شده بود و یهود بر آن إمضاء کرده بودند. لاکن حالا ذمه بدست ملل متحد است، یا بگو بدست امریکا است. و دیگر اینکه که فلسطین را به یهود داد؟ ملل متحد. ملل متحد امر تقسیم نمودن آن را صادر

کرد و جزء بزرگ آن را به یهود داد، و بعداً همه اش را برایشان تسلیم کرد. در واقعیت معاهدات در عصر امروزی تماماً مختلف است. بطور آشکار و حقیقی مختلف است از معاهده ایکه رسول الله (ص) عقد نموده بودند. براستی هیچ مقایسه نمی شود.

[١] ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٥٠٣، ٥٠

لاکن لازم است وقفه نمائیم و بپرسیم که چرا یهود به این بنودی که در معاهده بود موافقه کردند با وجود اینکه آنها قدرتی بودند که از آن انکار شده نمی توانست؟ و مؤمنان هنوز هم در وضعیت تأسیس هستند، سبحان الله؟ یهود عدد شان بزرگ است، سلاح، قلعه ها، استقرار، تاریخ، پول، چیز های بسیار زیاد، دولت قوی، یا دول قوی، یا قبائل قوی. و دولت اسلامی هنوز هم در وضع تأسیس است که احدی هنوز به آن اعتراف نکرده است. چرا یهود این خواری را در این معاهده قبول کردند؟ چرا گردن های خود را اینچنین به رسول الله (ص) و به مؤمنانی که همرایشان بود تسلیم کردند؟

اولاً در طبیعت یهود ترسِ شدید است. و رب ما سبحانه و تعالی آن را در بیشتر از یك موضع در کتاب کریم خود ذکر فرموده است. {لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَفْقَهُونَ} هر آئینه شما ای مسلمانان با رعب ترید در خاطر های ایشان از خدا این بسبب آنست که ایشان قومی هستند که نمی فهمند. (یعنی از عذاب خدا که مؤجل است پروا ندارند. [الحشر: ١٣]. و فرمود: وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ (هر قسم حیاتی که باشد) وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ} و هر آئینه بیابی ایشان را حریص ترین مردم بر زندگانی (هر قسم زندگانی که باشد) و حریص تر از آنانکه مشرک اند، دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمر داده شود هزار سال و نیست رهانندهٔ وی از عذاب آنکه عمر داده شود و خدا بینا است بآنچه می کنند [البقرة: ٩٦].

پس چیز اول که در داخل و فطرت یهود موجود است ترس و بزدلی شدید است. و این را باید در تعامل ما با یهود خوب بدانیم. چیز دوم بسیار زیاد مهم و موازی به سبب اول است و اگر آن ترس و بزدلی شدید از جهت یهود با ترس و بزدلی بزرگتر از جهت مسلمانان مقابل شود، کفه ای ترازو به نفع یهود می شود. لاکن بر عکس رسول الله (ص) با صلابت و با قوت و با نیرو مندی واضح در مقابل شان ایستاد می شدند. و همرایشان مجموعه ای از مؤمنان بر قلب مرد واحدی بودند، وحدت مسلمانان و ثبات داشتن بر مبدأ، و سبقت جستن صحابه با دور ترین طوائف شان؛ أَوس شان و خَزرَج شان و مهاجر شان، قوتی بود که رسول الله با آن در مقابل یهود ایستاده می شدند (ص). همه ای آنها به قائد واحدی، به زعیم واحدی گوش می دهند و به منهج واحدی از ایشان اطاعت می کنند. تمام این همه اثر بسیار زیاد بزرگی داشت در رهبت انداختن در قلب های یهود. چیز سوم تفرقه بین یهود است.

ما در باره ای یهود طوری صحبت می کنیم مثلیکه آنها همه یگ گروه باشند. لاکن نه، بنو قَینُقاع گروه است، بنو نضیر دیگر گروه است و بنو قُریظه دیگر. همه ایشان به یك شكل نبودند، برعکس بین شان دشمنی ها بود. رب ما سبحانه و تعالی آن را در کتاب خود فرموده است. فرموده است: بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا (از دور فکر می کنی که دولت یهود یکی است) وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَعْقِلُونَ} جنگ ایشان در میان شان سخت است می پنداری ایشان را همه یکجا مجتمع شده (از دور فکر می کنی که دولت یهود یکی است) و دلهای ایشان پراگنده است این بسبب آنست که ایشان قومی هستند که در نمی یابند (یعنی با هم خانه جنگی ها دارند و مصلحت شان یکی نیست) [الحشر: ۱۴].

بنو قُرَیظه با أوس احتلاف کرده بود. و بنو قَینُقاع و بنو نضیر با خَزرَج احتلاف کرده بودند. وقتیکه جنگ بین أوس و خَزرَج به پا می شد، جنگ بین بنو قُرَیظه و بنی قَینُقاع و بنی نظیر هم به پا می

شد. پس بین شان ناسازگاری و خلاف بسیار زیاد بود. و رسول الله (ص) این امر را می دانستند. و این کلمات را در معاهده با قوت می گفتند و می دانستند که یهود هرگز بر قلب مرد واحدی به نص کلام رب العالمین سبحانه و تعالی جمع نخواهند شد.

چیز چهارم بسیار زیاد مهم است. و آن مصلحت هاست. یهود این تنازلات (یعنی پائین آمدن ها را) بخاطر حفاظت مصلحت هایشان قبول کردند. یهود نمی خواهند با أَوس و خَزرَج مواجه شوند. چرا؟ بخاطریکه اگر با أَوس و خَزرَج مواجه شوند به که بفروشند؟ در اساس کسانی که از آنها خرید می کنند أوس و خَزرج هستند، اهل مدینه. اگر با أوس و خزرج جنگ واقع شود تجارت یهود از بین می رود. تجارت و مال عصب حیات یهود است. آنها کتاب را تحریف می کنند، و عهد ها را خیانت می کنند، میثاق ها یعنی عهد و پیمان ها را تغییر می دهند بخاطر یك مُشت پول.

رب ما می فرماید: وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ. و گرفتن شان سود را و حال آنکه منع کرده شده اند از آن و خوردن شان اموال مردمان را بناحق (النّساء: ١٦١). پس بخاطر پول و بخاطریکه اقتصاد یهود بر کار و تولید و فروش استمرار داشته باشد باید معاهده کنند. و رسول الله (ص) می دانستند که مصالح یهود حالا بدست مسلمانان است.

چیز پنجم و اخیر در این تحلیل رَهبَت (یعنی ترس) و جلالی است که در قلب های کافران واقع می شود در وقت لقاء با مؤمنان. و آن امر از اسباب مادی نیست، ولی عسکری است، عساکر الرّحمن. الله عز و جل فرموده است: فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ} پس بیامد بایشان عقوبت خدا از آن جا که گمان نمی کردند و افگند در دل های ایشان ترس را [الحشر:٢] بدون کدام دلیل آوری مادی در وقت لقاء با مؤمنین در قلب های کافرین رعب واقع می شود. بشرطیکه مؤمنین براستی مؤمنین باشند. و الله عز و جل وعده نموده است که نصر بدهد کسی را که

او را نصر می دهد. أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ} ای مسلمانان اگر نصرت دهید دین خدا را نصرت دهد خدا شما را و ثابت کند قدم های شما را [محمد: ۷]

و رسول الله (ص) گفتند: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ"[۱] به اندازه ای یك ماه با ترس نصرت داده شده ام. یعنی یك ماه قبل از اینکه رسول الله (ص) با دشمن در جنگ روبرو شوند، دشمن مرعوب می شود، یعنی ترس در قلب اش داخل می شود. با وجود اینکه فرق در قدرت بسیار زیاد به نفع دشمن است، فرق در قدرت مادی از نگاه عدد و مهمات و قلعه ها و تاریخ و سلاح، امور بسیار زیادی به نفع دشمن می باشد و با وجود آن رُعب و ترس در قلب هایشان واقع می شود. بخاطریکه الله عز و جل خودش آن را در قلب هایشان داخل می کند. {وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ} و افگند در دل های ایشان ترس را. طوریکه فرموده است سبحانه و تعالی.

پس در این امور همین که یهود با رسول الله (ص) در میز مذاکرات نشستند رُعب در قلب هایشان داخل شد. و این امور را قبول کردند. در زمان های دیگر وقتیکه نیرو و قوت یهود را بالای مسلمانان می بینید بدانید که مسلمانان شرع رب ما سبحانه و تعالی را خلاف نموده اند. پس از این خاطر نزد الله عز و جل حقیر و پست شدند، پس بعد از آن نزد یهود و دیگر از مردمان حقیر شدند. پنج یا شش ملیون یهودی برای ملیارد یا بیشتر از ملیارد مسلمان امر و دستور می دهند. طبعاً سبب این میزان مقلوب یا سر چپه قوت یهود نه بلکه ضعف مسلمانان است. و مسلمانان باید به اصول شان برگردند تا در روشنی شرع حکیم بصورت صحیح حکم کنند.

چیزی بسیار مهم دیگری هم در موضوع معاهدات موجود است، و آن اینکه برای حق باید قدرتی باشد تا آن را حمایت کند. اگر با یهود معاهده می کنی پس باید قوتی باشد تا از تو حمایت کند. مطلقاً از حکمت نخواهد بود که با یهود معاهده کنی، حتی اگر تمام بند های معاهده شرعی هم باشد، بدون اینکه قوت مخوفی برای یهود داشته باشی. بخاطری که سرکشی و مخالفت و نقض کردن عهد ها

از طبیعت شان است. پس اگر قوت نداشته باشی، مخالفت نزد شان چقدر آسان می باشد. ببینید که رب ما چه می فرماید: أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ} آیا هرگاه که بستند پیمانی را بر انداخت آن را گروهی از ایشان بلکه اکثر ایشان باور نمی کنند. [البقرة: ۱۰۰]. فرض کنید که یهود با معاهده صریحاً مخالفت می کردند، چه می کردند؟ آیا تنها به محکوم نمودن و فریاد زدن و ولوله کردن اکتفا می کردند؟ نه، طبعاً آن با موازین قوی عالم فایده نمی کند. معاهدات با یهود احتیاج به مردانگی دارد. به قوت احتیاج دارد، به شجاعت احتیاج دارد. احتیاج به این دارد که برگردی و ببینی که رسول الله (ص) چه کردند. احتیاج به این دارد تا بدانی که اگر یهود مخالفت کند من چطور رفتار کنم.

خوب، بعد از این معاهده یهود چه کردند؟ در حقیقت با وجود وفا نمودن مسلمانان بر عهد یهود شروع کردند به تحریك نمودن و بر انگیختن مسلمانان. و طوریکه عادت یهود است، تحریك ها دایم بصورت غیر مستقیم می بود. یعنی کسی دیگری را وادار می نمودند تا یك کاری را کند بدون اینکه خود شان در موضوع واضحاً ظاهر باشند. چه کردند؟

[۱] البخاري: كتاب التيمم (۵۲۸). مسلم: كتاب المساجد ومواضع الصلاة (۵۲۱)

وسایل یهود در محاربه ای اسلام

اولاً تاثیر انداختن فکری بالای مسلمانان و بالای مشرکین مدینه. یعنی چه؟ یعنی در بین بعضی مردم که در باره ای قبول کردن اسلام فکر می کردند و دیگران که مسلمان بودند یهود شروع کردند به براه انداختن شُبُهات در بین شان. مانند آنچه را که مطبوعات و رسانه های یهودی حالا براه می اندازند. مطبوعات و رسانه ها امروز بزرگترین وسیله ای از وسایل به ضد اسلام و مسلمانان است. وسیله ای

اول: جنگ اعلامی و براه انداختن شُبُهات

همین نظام هم در ایام رسول الله (ص) روی کار بود. بطور مثال در مقابل انصار اعلان می کردند که این آن رسولی نیست که در کتاب های ما ذکر شده است، ما کتاب های خود را می دانیم. مُعاذ بن جبل (رض) با یهود در محاوره بود. برایشان گفت: یا معشر الیهود، اتقوا اللهَ وأسلِموا، فقد کنتم تستفتحون علینا بمحمد" (ص). او مردم یهود، از الله بترسید و مسلمان شوید، شما خود تان برای ما برای محمد(إستفتاح)؟ می کردید. یعنی می گفتید که در آخر زمان نبی ای مبعوث خواهد شد که همرایش شما را مثل عاد و إرَم قتل خواهیم کرد. به رسول الله (ص) آنها را تهدید می کردند. پس وقتیکه الله عز و جل رسول کریم خود را مبعوث نمود به ایشان کفر نمودید طوریکه دیدیم. پس مُعاذ بن جبل در تعجب مانده بود. برایشان می گفت که شما ما را به محمد (ص) تهدید می کردید، و ما را خبر می دادید که ایشان مبعوث می شوند و ایشان را به صفات شان توصیف می کردید. پس چه شما را تغییر داد؟ پس سلام بن مِشکَم از بنی نظیر گفت: ما جاءنا بشيء نعرفه، وما هو بالذي کنا نذکر لکم"[۱] چیزی را برای ما نآورده است که آنرا می دانیم، و او کسی نیست که ما برایتان ذکر می کردیم. پس الله عز و جل قول خود را نازل فرمود: {وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَافِرِينَ} و آنگاه که آمد بایشان کتاب از نزد خدا (یعنی قرأن) تصدیق کننده ای آنچه بایشان است و پیش از این طلب فتح می کردند بر مشرکان پس هرگاه آمد بایشان آنچه میدانستند منکر شدند ویرا پس لعنت خدا است بر آن کافران [البقرة:۸۹].

چیز دیگر هم در تأثیر انداختن بالای افکار آنها، در باره ای طرحی شدند که بی انتها خبیث بود. فکر کردند که تعداد شان به رسول الله (ص) ایمان بیآورند و بعداً ایشان را ترک کنند و بگویند بعد از اینکه به دین اش داخل شدیم، در یافتیم که او بر باطل است. در اسلام داخل شدیم که ببینیم اسلام

چگونه است و بعداً آن را ترك كرديم. پس مسلمانان جديد به تزلزل ميآمدند و كسى كه در فكر داخل شدن به اسلام مى بود تردد مى كرد. و الله عز و جل در اين باره فرمود: {وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آَخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ} و گفتند گروهى از اهل كتاب (يعنى با يكديگر) ايمان آريد به آنچه كه فرود آورده شده است بر مسلمانان اول روز و انكار كنيد آخر آن روز تا شايد كه مسلمانان بر گردند (آل عمران: ٧٢)

بعداً آنها شروع كردند به تكذيب نمودن قرأن كريم. يعنى بطور مثال قرأن كريم ذكر نموده است كه جنت براى مؤمنان است و اينكه دوزخ براى كسانى است كه تكذيب كنند و كفر بورزند. يعنى رب ما سبحانه و تعالى مى فرمود: {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ} هر آئينه آنانكه كافر شدند از اهل كتاب و مشركان در آتش دوزخ باشند جاويدان آنجا آنجماعت ايشانند بد ترين خلق [البيّنة: ٦].

آنها مى گفتند نه ابداً، ما براى مدت بسيار محدودى به دوزخ خواهيم رفت، در بعض روايات هفت روز گفتند، و در بعض روايات چهل روز، و بعداً از آن خارج مى شويم و الله عز و جل مسلمانان را براى ابد الأبدين در آتش مى اندازد. پس الله عز و جل قول خود را نازل فرمود: {وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَعْدُودَةً} و گفتند نرسد بما آتش دوزخ مگر چند روز شمرده شده [البقرة: ٨٠]. پس رسول الله (ص) آنها را به تمنى كردن به مرگ دعوت نمودند كه هر كسى از آنها كه دروغ بگويد بميرد. آن را هم نه پذيرفتند. و بن عباس گفت اگر يهود مرگ را تمنا مى كردند مى مردند. و الله عز و جل در باره اى آن فرمود: قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآَخِرَةُ عِنْدَ اللهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٩٤) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} بگو اگر هست شما را سراى باز پسين تخصيص بجز از مردمان ديگر پس آرزو كنيد مرگ را اگر هستيد راستگو. و هر گز آرزو نكنند آن را هيچگاه بسبب آنچه پيش فرستاده است دستهاى ايشان و خدا داناست به

ستمگاران [البقرة: ٩٤،٩٥]. یعنی آنها می دانستند که اگر در مقابل رسول الله (ص) تمنای مرگ را کنند، کسی که بمیرد دروغ گوی این دو گروه است، بخاطر یکه آنها میدانستند که آنها دروغ گویان بودند و خواهند مرد و از همین خاطر آن کار را نکردند. و این موضوع را با حادثات زیاد دیگر مقایسه کنید، بدرجه ایکه آنها در نهایت از نبوت سلیمان (ع) انکار کرده بودند. چون الله عز و جل در کتاب کریم خود ذکر فرموده است که او نبی است، پس نبوت اش را انکار نمودند و او را به سحر و جادو کردن متهم ساختند. و آیاتی که در باره ای آن نازل شده است زیاد است و مجال تفصیل در آن نیست.

پس اولین چیزی را که یهود کردند و از مهم ترین وسایلی جنگ یهود با مسلمانان بود تأثیر فکری بود، جنگ اعلامی (یعنی رسانه ای) و بر راه انداختن شُبُهات بین مسلمانان و کسانی که در داخل شدن به اسلام فکر می کردند.

وسیله ای دوم: تأثیر اقتصادی

چیز دیگر که کردند هم بسیار خطر ناك بود، و آن تأثیر اقتصادی بود. نزد انصاری می رفتند که به رسول الله (ص) نصر داده بودند و به آنها سفارش می کردند تا کسانی را که نزد رسول الله (ص) هستند نفقه نکنند. الله عز و جل در این باره فرمود: { الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ (یعنی تورات یکتمون می کنند) (بقیه ای آیت را نخوانده است در محاضره) وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا} کسانیکه بخل می کنند و مردمان را به بخل وا می دارند و می پوشند آنچه خدا داده است ایشان را از فضل خود، و آماده ساخته ایم برای کافران عذاب رسوا کننده [النساء:٣٧]. پس آنها بر مال بخل ورزیدند. و انصار را بر بخل ورزیدن در مال شان سفارش کردند. و با آن بر اقتصاد مسلمانان أثر منفی وارد کردند.

وسیله ای سوم تفرقه انداختن بین صف مسلمانان

سوی قصد دیگر شان بسیار زیاد خطر ناك بود و آن تفرقه انداختن بین صف مسلمانان بود. کوشش نمودن گسستن پیوند و ارتباط قوی را داشتند که آن را (ص) بین أوس و خزرج به میان آورده بودند. و قصد این کار را مرد یهودی کرد که در سن بسیار بزرگ بود. اسم اش شاس بن قیس بود. کلمه ای را گفت که در حقیقت حکمت تعبیر می شود. گفت: یا معشر یهود، تعلمون أنه والله لا مقام لکم في یثرب إذا اجتمع بنو قیلة (الأوس والخزرج). یعنی او مردم یهود والله برایتان در یثرب مقامی نخواهد بود اگر بنو قَیله یعنی أوس و خزرج یکجا شوند. بخاطریکه اگر آنها یکجا شوند قوت رسول الله (ص) در داخل مدینه ای منوره اسقرار می یابد و آن یهود را اذیت می کند، بخاطریکه آنها از رسول الله (ص) شدیداً کراهیت دارند.

چیز دیگر و بسیار خطر ناك اینکه یهود تجار سلاح هستند. و از جنگ بین أوس و خزرج عاید هنگفتی بدست می آوردند. حالا رسول (ص) أوس و خزرج را وحدت داده اند، و دیگر جنگ نیست. پس قدرت بسیار بزرگی از قدرت اقتصادی یهود از بین رفت، قدرت تجارت سلاح. پس چه کرد؟ جوانی را که همرایش در راه می رفت فرستاد و گفت برو و نزد انصار بنشین و آنها را بیاد روز بُعاث بیأنداز، شعر های را یاد کن که در روز بُعاث بین دو گروه خوانده می شد. پس نخوت و غیرت و احساسات قبیلوی و جاهلیت شان به تحرك می آید. پس بین این دو قوم تضاد بمیان می آید. و براستی آن مرد رفت و این کار را کرد. و با و جود اینکه آنها حقیقتاً بزرگ مردان ایمان بودند سبحان الله، شیطان در بین أوس و خزرج داخل شد. شیطان طوری بر انسان جاری می شود که خون در رگ

هایش جاری می شود. و دو نفر بلند شدند، یکی شان از أوس و دیگری از خزرج و تندی کردند. بعداً یکی از ایشان به دوست خود گفت: إن شئتم رددناها جَذَعَةً. اگر می خواهید دو باره به جنگ بر می گردیم. یعنی اگر میخواهید سر از نو به روز های جاهلیت بر می گردیم. پس تمام کسان در هر دو گروه به غضب شدند، أوس و خزرج. گفتند همانطور می کنیم، وعده ای ملاقات تان در ظاهره است. آن جائیست که اسم اش حالا حَرَّه است. وعده ای ملاقات تان در ظاهره است. در لحظه ای از لحظات ضعف شیطان در قلب های أوس و خزرج داخل شد. و نزدیك بود بین دو طرف جنگ مرگبار به پا شود.

رسول الله (ص) در وسط مجموعه ای از مهاجرین نشسته بودند که خبر حولناك برایشان رسید. پس به سرعت بلند شدند و نزد انصار آمدند، نزد أوس و خزرج، و گفتند: توجه کنید به کلمات، تماماً مختلف بود از کلماتی که رسول الله (ص) آن را در مشکلی دیگری گفته بودند که در گذشته بین مشرکین أوس و خزرج و مؤمنین أوس و خزرج رخ داده بود، و عبدالله بن أبَی بن سَلول آن را به میان آورده بود. کلام حالا مختلف است. در آنوقت رسول الله (ص) آنها را در فکر ارزش های قبیلوی انداختند و آنها را به فکر تحدی نمودن یعنی چلنج دادن قریش انداختند. اما حالا رسول الله (ص) میگویند، توجه کیند، یا معشر المسلمین، حالا همه ای حاضرین مسلمانان اند. یا معشر المسلمین! الله الله. الله عز و جل را به یاد شان می آورند.

أَبِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟!" یعنی دعوای وقت جاهلیت را می کنید در حالیکه من در بین تان هستم! تفرقه بین مسلمانان دعوای جاهلیت است. اینچنین آن را تعریف می نمودند (ص). أَبِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟!" دعوای قومی؟ من أوسی هستم و تو خزرجی هستی؟ این دعوای جاهلیت است. بعد از اینکه الله شما را به اسلام هدایت کرد و به آن شما را کرامت بخشید، و جاهلیت را از شما قطع نمود و با آن شما را از کفر نجات داد، و در بین قلب هایتان الفت انداخت؟ اینجا محاوره تماماً

مختلف است. رب العالمین سبحانه و تعالی را برایشان تذکر می دهند. شرع حکیم را برایشان تذکر می دهند. قال الله و قال الرسول را برایشان تذکر می دهند. بخاطریکه نوعیت کسانی که مخاطب قرار گرفته اند مختلف است.

فرق بزرگی موجود است بین خطاب برای مجموعه ای مخلوط از مشرکین و مؤمنین، و خطاب ایشان به مجموعه ای خالص از مؤمنین. مردم فهمیدند که آن تحریکی بود از تحریکات شیطان، و دسیسه ای از دشمنان. پس در همان لحظه گریه کردند، سبحان الله. همه ای ایشان در لحظه ای واحدی متأثر شدند، و مردان أوس و خزرج یکدیگر خود را در آغوش کشیدند. بعداً با رسول الله (ص) گوش دهنده و مطیع شدند. مثل اینکه هیچ چیزی اتفاق نأفتاده است.

مشکلی را که شاس بن قیس به میان آورد بخیر گذشت و در داخل صف مسلمانان آسیبی نرسید. و لاکن خطر یهود برای مسلمانان ظاهر گشت. و الله عز و جل در باره ای شاس بن قَیس قول خود را نازل فرمود سبحانه و تعالی: {قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَاللهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ (٩٨) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ} بگو ای اهل کتاب چرا کافر می شوید به آیات خدا و خدا شاهد است بر آنچه می کنید. بگو ای اهل کتاب چرا باز می دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده می طلبید برای او راه کجی و شما با خبر اید و نیست خدا بی خبر از آنچه می کنید [آل عمران:٩٨،٩٩]. و در باره ای أوس و خزرج نازل فرمود عزوجل:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (١٠٠) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ} ای مسلمانان اگر فرمان برید گروهی را از اهل کتاب کافر گردانند شما را بعد از اسلام شما. و چگونه کافر

شوید و خوانده می شود بر شما آیات خدا و در میان شما هست پیغامبر خدا و هر که چنگ استوار کرد بخدا پس هر آئینه راه نموده شد بسوی راه راست (آل عمران: ۱۰۱،۱۰۰).

و آیات ادامه پیدا میکند: {یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ لَكُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ} ای مسلمانان بترسید از خدا حق ترسیدن از وی و نمیرید مگر مسلمان شده. و چنگ زنید به ریسمان خدا جمع آمده و پراگنده مشوید و یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست چون بودید دشمن یکدیگر پس الفت انداخت میان دلهای شما پس شدید به نعمت خدا برادر با یکدیگر و بودید بر کناره ای چاله ای از آتش پس رهانید شما را از آن همچنین بیان می کند خدا برای شما نشانه های خود را تا باشد که راه یابید. [آل عمران: ۱۰۳،۱۰۲].

قصه ای ابی بکر با فَنحاص یهودی

پس کوشش ها از سوی یهود برای جدا ساختن صف مسلمین و حصار اقتصادی مسلمین و شك ایجاد کردن در دین بطور مداوم بود. تمام این کوشش ها سنگین و متکرر بود. و با آنهم سبحان الله، عکس العمل مسلمانان بقدر استطاعت شان بجز از فرو بردن قهر و کوشش اجتناب کردن از برخورد بود چیزی دیگر نبود. توجیه یا هدایت ربانی برای مسلمانان نازل شد و فرمود سبحانه و تعالی: وَدَّ كَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ} دوست داشتند بسیاری از اهل کتاب که کافر گردانند شما را بعد از ایمان شما بسبب حسد از نفس های خود پس از آنکه واضح شد برایشان حق. پس چه کنیم؟ میفرماید تعالی: {فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ} پس عفو کنید و در گذرید تا آنکه آورد خدا فرمان خود را هر آئینه خدا بر همه چیز تواناست [البقرة:۱۰۹].

توجه کنید، اینجا ما مخالفت واضح را از سوی یهود می بینیم. مخالفت به درجه ای قتال و به درجه ای اخراج نمودن از دین و به درجه ای مظاهره کردن کفار بر خارج نمودن مسلمانان از ملك شان نرسیده است. به این درجه نرسیده است. از اینرو حتی تا آنوقت از رسول الله (ص) طلب شده است تا عفو کنند و در گذرند تا اینکه دعوت خود را حتی به یهود برسانند. حتی به آن تکذیب کنندگان و انکار کنندگان برسانند. پس دعوت اسلامی برایشان ادامه داده شد. و به کوشش های اجتناب کردن از بر خورد ادامه داده شد. و همزمان رسول الله (ص) می دانستند که قدرت مسلمانان هنوز هم در دوره ای انشاء آن است طوریکه ذکر نمودیم. و قدرت یهود بزرگ است. و شاید داخل شدن در معرکه با یهود در هر خورد و بزرگی در آنوقت به مصلحت امت مسلمان نباشد. پس راه حل صبر بود.

و با وجود آن، با آن صبر و با آن حکمت، یهود به تجاوزات بزرگتر جرأت پیدا کردند. از آن جمله واقعه ای است که صدیق (رض) به بیت المِدراس داخل شد. بیت المِدراس مثل یك خانه ای بزرگی بود که یهود در آنجا تورات را می آموختند. در آن حَبری از احبار یهود که اسم اش فِنحاص بود تعلیم می داد. و یك نفر دیگر به اسم أشيَع همرایش مساعدت می کرد. پس ابوبکر نزد شان داخل شد و آنها تورات را به طریقه ای یهودیت می آموختند. با تحریف آن، با تزویر آن، با تبدیل آن، با انکار نبوت رسول (ص

پس وقتیکه صدیق داخل شد و این کلام را شنید به فِنحاص و کسانیکه با او بودند گفت: یا فنحاص، اتقِ الله وأسلم، فوالله إنك لتعلم أن محمدًا لَرسول الله ، وقد جاءكم بالحق من عنده، تجدونه مکتوبًا عندكم في التوراة والإنجيل. او فنحاص از خدا بترس و مسلمان شو، که والله تو میدانی که محمد رسول الله است، و حق را از نزد اش برایتان آورده است که آن را در نزد تان نوشته شده در تورات و انجیل می یابید. فِنحاص به ابی بکر گفت والله یا ابابکر، و به کلمات توجه کنید تا طبیعت یهود را

بدانید. این کلام هزار و چهار صد سال قبل است، پس حالا چطور فکر می کنید که باشند؟ ببینید که چه می گوید. گفت: والله یا أبا بکر، ما بنا إلی الله من فقر، وإنه إلینا لفقیر". أعوذ بالله! می گوید: "وما نتضرع إلیه کما یتضرع إلینا، وإنا عنه لأغنیاء، وما هو عنَّا بغنيٍّ، ولو کان عنا غنیًّا ما استقرض أموالنا کما یزعم صاحبکم، ینهاکم عن الربا وَیُعْطِینَاهُ، ولو کان غنیًّا لما أعطانا الربا. در ما فقری برای الله نیست، یعنی ما به او محتاج نیستیم، و او بر ما فقیر است، اوست که به ما محتاج است. أعوذ بالله! و ما به او تضرع نمی کنیم (یعنی التماس و زاری) نمی کنیم طوریکه او به ما تضرع می کند، سبحان الله! و ما بر او أغنیاء هستیم و او بر ما غنی نیست. و اگر به ما احتیاج نمی بود از ما پول های ما را قرض نمی خواست طوریکه دوست تان می گوید. شما را از ربا یعنی سود خوردن نهی می کند و آن را به ما می دهد. اگر غنی می بود ما را سود نمی داد. معنای کلمات را تصور کنید، رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود می فرماید: {إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ} اگر قرض دهید خدا را قرض نیکو دو چند دهد شما را و بیامرزد شما را و خدا قدر شناس برده بار است [التغابن: ١٧].

پس فِنحاس می گوید: این نوعی از ربا است، آیا به الله پول نمی دهی و آن را برایت (مضاعفه) یا دو چند نمی کند؟ پس چطور الله ربا یا سود را نهی می کند و خودش از آن استفاده میکند؟ می بینید به این فکر مُعَوِق و باز دارنده؟ این کلام فِنحاص است، این کلام سبحان الله تعبیر ذهن و روان تماماً از هم پاشیده است. ذهنیت بسیار زشت. ذهنیت فِنحاص و کسانی از یهود که همرایش و در دین اش هستند.

ابوبکر صدیق (رض) در مقابل این کلام چه کرد؟ در حقیقت کلامی را نیافت که با آن جوابش را بدهد. با دست خود جواب داد. حقیقتاً با دست خود جواب داد، فِنحاص را با ضربه ای شدیدی بر رویش زد (حتی اختفت مَعالِمُ وجه الرجل،) که شکل رویش تغییر کرد. یعنی داغ دست اش در

رویش ماند. نمی دانست که در مقابل این کلمات زشت چه سلوکی را جز این سلوك اختیار نماید (رض). و نزد رسول الله (ص) رفت و موقف را برایشان حکایت کرد و گفت که موقف چنین و چنان بود. طبعاً این بر غیر آنچه بود که مسلمانان بر آن اتفاق نموده بودند. مسلمانان بر عفو و بخشش و عدم اذیت کردن عادت داشتند. و در ناحیه ای دیگر فِنحاص رفت و به رسول الله (ص) در باره ای آنچه که ابوبکر کرده بود شکایت کرد. گفت: آیا دیدی؟ ببین که دوست ات چه کرده است؟ پس رسول الله (ص) به ابوبکر صدیق گفت: ما حَمَلك على ما صنعت؟ چه چیزی ترا به آنچه که کردی کشانید؟ ابوبکر گفت: يا رسولَ الله، إن عدوَ الله هذا قال قولاً عظيمًا، إنه زعم أن الله فقير، وأنهم أغنياء؛ فلما قال هذا غضبتُ لله مما قال، وضربت وجهه. یا رسول الله، این دشمن خدا کلام بسیار بزرگی را گفت، گفت که الله فقیر است و آنها اغنیاء هستند؛ وقتیکه این را گفت برای الله بر آنچه که گفت در غضب شدم و به رویش زدم. اینجا فِنحاص چه کرد؟ تصور کنید، گفت آنرا نگفته ام. از چیزی را که گفته بود تماماً منکر شد.

پس الله عز و جل قول خود را نازل فرمود سبحانه و تعالی: لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ} هر آئینه شنید خدا سخن آنانکه گفتند خدا فقیر است و ما توانگریم خواهیم نوشت آنچه گفتند و بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و بگوئیم بچشید عذاب سوزنده [آل عمران: ۱۸۱]. پس رب ما سبحانه و تعالی آیات را نازل فرمود که گفتار صدیق (رض) را تصدیق نمود و آنچه را که فِنحاص علیه لعنت الله گفته بود نمایان ساخت. و الله عز و جل در حق صدیق (رض) قول دیگری را نازل فرمود، فرمود: لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ} البته آزمایش کرده خواهید شد شما در مالهایتان و جان هایتان و خواهیند شنید از آنانکه کتاب داده شده اند پیش از شما و از مشرکان سر زنش بسیار و اگر صبر

کنید و پرهیزگاری نمائید هر آئینه این خصلت از کار های مقصود است. [آل عمران: ۱۸۶]. پس چه کنیم؟ وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ. و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمائید هر آئینه این خصلت از کار های مقصود است.

با اینکه غضب در اینجا بخاطر و در راه الله عز و جل بود و نه بخاطر جان، و با اینکه جزای کاری را که صدیق (رض) به فِنحاص داد، برای آن حادثه مناسب تعبیر می شود، بخاطر اینکه دفاعی را که در مقابل جریمه ای فنحاص به زدن فِنحاص انجام یافت بسیار مناسب تعبیر می شد، فنحاص کفر گفت و مسلمانان را با کلام خود مجروح ساخت و آن مخالف عهد بود. و صدیق می توانست فِنحاص را به قتل برساند. و در یکی از روایات به فِنحاص گفت: والذي نفسي بيده، لولا العهد الذي بيننا وبينكم لضربتُ رأسك يا عدو الله"[۲]. "قسم به کسی که زندگی ام بدست اوست اگر عهدی که در بین ما و شماست نمی بود سر ات را می زدم او دشمن خدا". پس صدیق تنها با این کار اکتفا نمود. با تمام این همه، الا اینکه الله عز و جل مسلمانان را در آنوقت بر تعقل نمودن و صبر امر فرمود. بر صبر حتی ولو که جریمه هم رخ داده بود. بخاطریکه شاید داخل شدن در جنگ داخلی در آن وقت دروازه های بزرگی از فتنه ها را می گشود، و شاید به مسایلی می کشانید که موقف مسلمانان در این لحظه تحمل آن را نداشت.

خوب عکس العمل مسلمانان در برابر این همه تعدی به حرمات رب العالمین سبحانه و تعالی چطور ادامه خواهد یافت؟ آیا عکس العمل شان تنها در صبر و تحمل در أذیت، و عدم داخل شدن در نبرد ها یا بر خورد ها ادامه خواهد یافت؟ شکی نیست که طوریکه ظروف مسلمانان تغییر می کند مرحله تغییر می کند و تکلیف های که در آن هستند تغییر می کند. و در دیدار های آینده خواهیم دید که چطور ظروف تغییر نمود و به تغیُرات استراتیجی بزرگی در عکس العمل مسلمانان در برابر هر کدام از أذیت ها و آزار ها کشانید که بالای أمت اسلامی واقع می شد.

وضع در مدینه

حادثاتی را که از اول صحبت ما در باره ای عهد مدینه ای سیرت نبوی ذکر نمودیم و تا این لحظه، در ظرف شش ماه اتفاق افتاد. و حالا مدینه هجوم قریش را توقع دارد، تعامل نمودن قریش را با مشرکین در مدینه توقع دارد، تعامل نمودن قریش را با یهود توقع دارد که تکذیب کردند و از داخل شدن به ایمان انکار کردند. و هجوم اعراب را توقع دارد. تمام این ظروف در یك شبانه روز اتفاق افتاد. عکس العمل مسلمانان چه خواهد بود در حالیکه قاعده ایکه تا این لحظه بر حیات مسلمانان حکم می کند {وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ} است. و اعرض کن از مشرکان [الحجر: ٩٤] قاعده ایکه بر انواع گوناگون تعاملات مسلمانان با مشرکین حکم می کند، {وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ}.

چطور مسلمانان با مشرکین با وجود آزار و اذیت مداوم اعرض خواهند کرد؟ و آیا قاعده تغییر خواهد کرد و بر خورد و جنگ و قتال به میان خواهد آمد؟ آن را انشاءالله در دیدار آینده خواهیم دانست. و أسأل اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و آن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ عليه، و السلام عليكم و رحمت الله و بركاته.

[١] ابن هشام: السيرة النبوية ١/ .٥٤٧

ابن هشام: السيرة النبوية ١/ ٥٥٨ [٢].